



پیام سا، مکمل

سال اول، شماره ۳ نشریه سیاسی _ تئوریک سازمان ۱۹ بهمن اسفند ۱۳۸۹

سر مقاله

سیاهکل، مبارزه‌ی مسلحانه و اپورتونیست‌ها

سیاهکل پدیده‌ای سیاسی - انقلابی و نمادی پُر فروغ از جنبش کمونیستی چریک‌های فدائی است که جوهر آن بر مبنای مشعل فروزان آگاهی و صداقت انقلابی شکل گرفت. چهار سال کار عظیم و درخشان سیاسی - تئوریک گروهی پشتوانه‌ی آن بود. جمعی از پُرشورترین و صادق‌ترین کمونیست‌های ایران به رهبری تئوریسین‌های کبیر مسعود احمدزاده و امیرپرویز پویان با تلاش و کار طاقت‌فرسای خویش انجام این امر مهم را، آن‌هم در شرایط خفقان و حاکمیت دیکتاتوری عنان گسیخته، میسر ساختند.

ادامه در صفحه‌ی ۲

آپچان رهبری انقلابی در کدام پست‌ر صورت می‌گیرد؟

در مطلبی با عنوان: "جنبش جاری مناسبترین بستر برای ایجاد رهبری انقلابی" در شماره ۸۵ نشریه‌ی "۱۹ بهمن"، ارگان سیاسی - خبری "چریک‌های فدایی خلق ایران" آمده است:

"در جریان خیزش توده‌ای اخیر ما شاهد ظهور تفکرات نادرست و غیر انقلابی از سوی برخی افراد و نیروهای نا امید و فاقد دید تاریخی هستیم که در مقابل یکی از عظیم‌ترین برآمدهای توده‌ای بر علیه نظام استعمارگرانه حاکم بر کشور ما شانه‌های خود را بالا قیادی روشنفکر ما بانه بالا انداخته و با تکیه بر عدم وجود یک رهبری انقلابی بر جنبش اخیر و یا با پذیرش تبلیغات امپریالیستی مبنی بر "رهبری" دار و دسته موسوی بر آن، آنرا ارتجاعی خوانده و هرگونه شرکت در این جنبش را ابلهانه، در خدمت مرتجعین جا می‌زنند."

ادامه در صفحه‌ی ۴

گرامی‌باد ۸ مارس، روز جهانی زن

زن در دنیای "متمدن" و "پیشرفته"‌ی امروزی فاقد ارزش و اعتبار واقعی‌ست.

ادامه در صفحه‌ی ۵

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

خجسته باد چهلین سالگرد حماسه‌ی سیاهکل در اهتزاز باد پرچم سرخ نسل آفتاب‌کاران



مطالب این شماره:

- * سیاهکل، مبارزه‌ی مسلحانه و اپورتونیست‌ها
- * ایجاد رهبری انقلابی در کدام بستر صورت می‌گیرد؟
- * گرامی‌باد ۸ مارس، روز جهانی زن
- * معذورات موسوی از میان واقعیت
- * مالی شدن انباشت

سپاهک. مبارزه مسلحانه و اپورتونیست‌ها

ادامه از صفحه ۱

به مناسبت چهلین سالگرد حماسه‌ی نسل سرخ آفتاب‌کاران
و به خاطره‌ی تابناک رفقا:

مسعود احمدزاده، امیر پرویز پویان و عباس مفتاحی، پایه‌گذاران جنبش
چریک‌های فدائی، بنیانگذاران جنبش نوین کمونیستی ایران

چهار دهه‌ی پرتلاطم از حماسه‌ی سپاهک و شکل‌گیری سازمان پرافتخار چریک‌های فدائی خلق ایران می‌گذرد. بی‌تردید سپاهک حدود عینی رویدادی انقلابی - حماسی در بطن جامعه‌ی تحت سلطه بود. در چهلین سالگرد خجسته‌ی جنبش نوین کمونیستی که با مبارزه‌ی مسلحانه‌ی انقلابی در سپاهک آغاز گشت، یکبار دگر بایستی بر ماهیت و صفات مشخصه‌ی آن تأکید نمائیم و همچنین نقاط ضعف و قوت آن را برشماییم. باشد که در این رهگذر، مرور درس‌ها و تجربیات مبارزاتی غنی و راهگشای این جنبش انقلابی مصداقی برای کاربرد گذشته چراغ راه آینده باشد.

سپاهک پدیده‌ی سیاسی - انقلابی و نمادی پُر فروغ از جنبش کمونیستی چریک‌های فدائی است که جوهر آن بر مبنای مشعل فروزان آگاهی و صداقت انقلابی شکل گرفت. چهار سال کار عظیم و درخشان سیاسی - تئوریک گروهی پشتوانه‌ی آن بود. جمعی از پُرشورترین و صادق‌ترین کمونیست‌های ایران به رهبری تئوریسین‌های کبیر مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان با تلاش و کار طاقت‌فرسای خویش انجام این امر مهم را، آن‌هم در شرایط خفقان و حاکمیت دیکتاتوری عنان‌گسیخته، میسر ساختند.

آن‌ها در همه‌ی زمینه‌ها از مطالعه و ترجمه‌ی آثار مارکسیستی - لنینیستی گرفته تا تحقیق و بررسی عینی - علمی شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و تاریخی جامعه، بحث و جمع‌بندی دیالکتیکی مباحث، تحلیل مسائل بین‌المللی از جمله وضعیت و موقعیت جنبش کمونیستی جهانی و اتخاذ موضع انقلابی نسبت به اردوگاه رویزیونیستی و همچنین انبوهی از کار تدارکاتی عملی و تشکیلاتی را با موفقیت به انجام رساندند. و این گونه بود که بنیان ایمانی خلل‌ناپذیر بر پایه‌ی آمیختن آگاهی و صداقت انقلابی گذاشته شد و آنان خود در عمل، مظهر بارزی از جلوه‌ی آن شدند.

بر همین اساس، جنبش انقلابی چریک‌های فدائی، جنبشی آگاهانه و آگاه‌کننده، بن‌بست‌شکن و الهام‌بخش، تبلیغ‌کننده و ترویج‌دهنده، وحدت‌بخش و نویددهنده، پالایش‌دهنده و تفکیک‌کننده، بسیج‌کننده و سازمان‌دهنده، سنت‌شکن و بدعت‌گذار راهی نوین بود.

نسل سرخ آفتاب‌کاران با کاوشی ژرف به دستیابی و ارائه‌ی تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه‌ی ایران دست یافت و در یگانه‌گی حرف و عمل نه تنها راه نوین مبارزه را نشان داد، بلکه جو سکون و خمود، تشتت و پراکنده‌گی و به عبارتی دقیق‌تر بن‌بست سیاسی - مبارزاتی و فضای یأس، ناامیدی و پاسیفیسم حاکم بر مبارزات خلق‌های زحمتکش و تحت‌ستم را شکست و به مانند رودی خروشان و پایدار، فلات خفته‌ی دربند را بیدار نمود. در اواسط دهه‌ی ۵۰ دریای توده‌ها به حرکت و تلاطم درآمد. حرکت و خیزشی عظیم در ابعادی

بی‌سابقه و خیره‌کننده که تاریخ مبارزاتی جامعه‌ی ما تا به امروز هرگز به خود ندیده است. لازم به تأکید است که همین خیزش و حرکت سیل‌آسای توده‌ها خود مَهر تأییدی بر نظر رفقای بنیانگذار مبنی آماده‌گی شرایط عینی انقلاب و ضرورت وجودی موتور کوچک یعنی پیشاهنگ انقلابی کمونیست بود.

علاوه بر این همه، سپاهک اعلان رادیکال جنگ انقلابی به نظام امپریالیستی حاکم بر جامعه و تأکید بر لزوم کاربرد قهر انقلابی در برابر قهر ضدانقلابی و جای‌گزینی سلاح نقد منفعل با نقد کوبنده و تهاجمی سلاح بود. یکی از خصوصیات بارز و راهگشای دیگر جنبش نوین کمونیستی تغییر شکل سازماندهی سیاسی ناکارآمد و غیر منطبق با شرایط حاکمیت دیکتاتوری با سازماندهی سیاسی - نظامی کارآمد و منطبق با این شرایط بود و دقیقاً همین ساختار بود که بقاء فعال و رشدیابنده‌ی تشکیلات و جنبش انقلابی را تضمین نمود.

دو خصیصه‌ی بسیار مهم دیگر جنبش انقلابی مسلحانه‌ی چریک‌های فدائی، استقلال نظری و تشکیلاتی آن بود. برای اولین بار در تاریخ جامعه‌ی ایران جنبشی کمونیستی شکل گرفت که عاری از هرگونه وابستگی نظری و تشکیلاتی به قطب‌های جهانی بود. ویژه‌گی برجسته‌ی دیگر این جنبش عدم‌الکوبرداری صرف از انقلابات پیشین بود و این نه به معنای نفی دست‌آوردهای مبارزاتی آنان، بلکه درس‌گیری و تطبیق و کاربرد آن‌ها در شرایط خاص ایران یا به دیگر سخن تلفیق اصول عام انقلاب با شرایط خاص و ارائه‌ی تحلیل مشخص از شرایط مشخص بود. و بل‌آخره این که آغاز مبارزه‌ی قهرآمیز در جامعه نقطه‌ی عطفی تاریخی در آغاز پروسه‌ی انقلاب بود.

گرچه این جنبش انقلابی در تحولات بعدی جامعه به دلائلی که در ذیل خواهد آمد، نتوانست توده‌های پیاخاسته را در راستای ایجاد و پیشبرد یک مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌ای طولانی سازماندهی نماید و قدرت لایزال آن‌ها را در راه نابودی قطعی سیستم و برپائی نظامی نو سمت و سو و سامان دهد، اما نقش بسزایی در مبارزات ضدامپریالیستی خلق‌های مبارز ایران ایفاء نمود.

اینک به اختصار بپردازیم به برخی از مهم‌ترین کاستی‌ها و نقاط ضعف جنبش مسلحانه‌ی چریک‌های فدائی. این جنبش در طول حیات خویش با مسائل بسیاری در عرصه‌های مختلف دست و پنجه نرم کرده است که از همه مهم‌تر مبارزه با بختک اپورتونیسم و رویزیونیسم بوده که متأسفانه به جز دوره‌ای کوتاه (یعنی حدها بین سال‌های ۴۹ تا ۵۲ که مبارزه‌ی مسلحانه‌ی پیشاهنگ انقلابی با قدرت تمام به پیش می‌رفت)، همواره سایه‌ی تکبوت‌بار آن بر فراز جنبش انقلابی خلق ما گسترده بوده است. مهم‌ترین دلائل این امر عبارتند از: از بین رفتن همه‌ی رهبران، نظریه‌پردازان، اعضاء و کادرهای اولیه، ظهور ایده‌های انحرافی و گسست از نظرگاه‌ها و مواضع رادیکال کمونیستی، عدم ادامه‌ی گسترش هر چه بیش‌تر مبارزه‌ی مسلحانه در سطح جامعه، نبود سیستم آموزشی و امنیتی ایدئولوژیک در تشکیلات، نفوذ عوامل ستون پنجم دشمنان کارگران و زحمتکشان به درون جنبش و شکل‌گیری روندی که به تولید و بازتولید آن در بطن مبارزات انقلابی خلق ما انجامید.

در توضیح این مسائل، همان‌طور که اشاره شد تا زمانی که مبارزه‌ی مسلحانه با قدرت تمام در صحن جامعه در جریان بود، اپورتونیست‌ها و رویزیونیست‌ها

و کشیدن خط بطلان بر آن، راه نوین مبارزه و انقلاب را نه تنها در تئوری تدوین، بلکه عملاً نیز پی‌افکندند.

گرایش جزئی به جنبش نوین و سپس تقیای فکری وی (نوشته‌ها و بحث‌های او درون زندان) برای مرتبط شدن و تأثیرگذاری بر آن خواسته یا ناخواسته بازتاب خود را در اثرگذاری بر تفکر و نحوه نگارش سیاسی، ایدئولوژیک و مبارزاتی افراد یادشده که دچار فقر فکری بودند و لذا در تضاد قراردادن آنان با تئوری راهنمای جنبش نشان داد. با توجه به این که برخی از آنان پس از طی حبس‌های کوتاه‌مدت آزاد می‌شدند و به صفوف سازمان می‌پیوستند، کار به جایی رسید که در سال ۵۴ با شهادت آخرین عنصر تئوریک مرکزیت سازمان، رفیق برجسته حمید مؤمنی، کم‌کم زرمه‌های انحراف در جنبش تحت لوای "پای دوم جنبش و غیره" که برگرفته از نظرات جزئی بود، به جهت‌گیری‌های غلط رهبری وقت سازمان نیز انجامید و سعی شد که بخشی از توان فکری و عملی جنبش در راستای "سازماندهی غیرمسلح نیروها" به کار گرفته شود.

در این جا بایستی اشاره کنیم که افراد مذکور علاوه بر بی‌تجربه‌گی و کم‌تجربه‌گی، در عین حال روشنفکرانی بودند که آنقدر آگاهی و دانش سیاسی - تئوریک نداشتند که برای نمونه فرق بین شرایط عینی انقلاب و موقعیت انقلابی را درک نمایند و یا تفاوت بین شرایط کلاسیک و تحت‌سلطه‌گی جوامع را تشخیص دهند.

اتفاقاً بازمانده‌های همین‌ها بودند که بعدها به‌خصوص پس از ضربات سال ۵۵، بر ارکان تشکیلات تکیه زدند و جنبش انقلابی و توده‌های به‌پاخاسته را به انحراف کشاندند و سپس به نام‌های مختلف از جمله "اقلیتی و اکثریتی" سعی در تعمیم جهل مرکب خویش نمودند و بی‌سوادی سیاسی - تئوریک خود را به رهبران و بنیانگذاران جنبش نوین کمونیستی نسبت دادند. برخی از اینان تحت نام "سازمان اقلیت" و گروه‌ها و محافل منشعب از آن، انحرافات اپورتونیستی و خطاهای بی‌شمار خود و بعضی دیگر با نام "سازمان اکثریت" با بی‌شرمی تمام همواره مواضع رویزیونیستی و سازش‌کاری‌ها و خیانت‌های بسیار خویش را به پای تئوری انقلاب ایران یعنی مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک می‌نویسند و فریب کارانه هنوز هم ضمن سبقت از یکدیگر، تلاش می‌ورزند که آن خطاها و آن گذشته‌ی خفت‌بار خویش را نتیجه‌ی طبیعی این نوع نگارش و سازماندهی جلوه دهند. مشخص نیست که حال و آینده‌ی مشابه خود را در پیشگاه خلق چگونه می‌خواهند توجیح نمایند؟!

در انتها، بی‌اغراق می‌توان گفت که سیاهکل همچون خورشیدی پرتو افکن، آسمان تیره و تاریک دربردارنده را درنوردید و آن را روشن نمود. این جنبش بذریه انقلابی امید به رهائی، آزادی، برابری، سوسیالیسم و کمونیسم را با حماسه‌ی سیاهکل در جامعه افشاند و نهال آن را با خون بهترین فرزندان خلق آبیاری نمود تا که درختی چنان تنومند و ریشه‌دار شد که حتا علاوه بر همه‌ی جفاها، انحرافات و خیانت‌های داخلی و بین‌المللی اپورتونیست‌ها و رویزیونیست‌ها به آرمان‌والای کمونیستی و تلاش تبلیغاتی گسترده و بی‌وقفه‌ی امپریالیست‌ها در اعلام "پایان تاریخ" "پایان ایدئولوژی و کمونیسم" و ابدی خواندن سرمایه‌داری، تا به اکنون نیز همچنان پابرجاست و پیوسته جوانه می‌زند.

نه حرفی برای گفتن و نه عملی برای انجام دادن داشتند. تنها رمقی که برای‌شان مانده بود به لانه‌های خویش خزیدن و یاره‌گویی بود. اما متأسفانه به محض این که شرایط درونی جنبش به خصوص داخل زندان آماده‌ی نشو و نما‌ی ایده‌های انحرافی و سپس انتقال آن به بیرون از زندان شد و مبارزه‌ی مسلحانه، علاوه بر پشت سر گذاشتن مراحل بسیار سخت و تعیین‌کننده آغازین و استقبال وسیع افشار خلقی، به جای گسترش بیش‌تر عملاً رو به افول گذاشت، اینان در واقع سر از خاک برآوردند.

در حقیقت، می‌توان گفت که این جنبش انقلابی را نه ماشین سرکوب و تا بن‌دندان مسلح دشمن، که نفوذ ایده‌های منسوخ و غیرانقلابی و خزیدن عوامل اپورتونیست و رویزیونیست به درون آن و تکثیر ویروس گونه‌ی آن از پای درآورد. این موضوع مهم‌ترین دلیل و عامل ناکامی این جنبش نوین و بی‌بدیل در تاریخ مبارزاتی خلق ما بوده است که در عین حال بیان‌گر یکی از ضعف‌های مهم جنبش خصوصاً در سال‌های پس از تثبیت مبارزه‌ی مسلحانه مبنی بر عدم وجود برنامه و سیستم پالایشی لازم برای مقابله با این اپیدمی می‌باشد. همین موضوع باعث شد که موتور بزرگ به حرکت درآمده‌ی توده‌های مبارز درست در بزنگاه تاریخی ۵۷، عملاً از وجود الزامی و حضور پُر قدرت پیشاهنگ انقلابی خویش محروم باشد. در این رابطه لازم به تأکید است که نقش و تأثیر مخربی که بیژن جزئی ایفاء نمود، بسیار حائز اهمیت است.

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، طی ۳ سال اول آغاز مبارزه‌ی مسلحانه‌ی انقلابی و پیشبرد و تثبیت آن در بطن جامعه، متأسفانه همه‌ی بنیانگذاران و بسیاری از نخبه‌گان، اعضاء و کادرهای اولیه‌ی این جنبش انقلابی که به خوبی به سلاح ایدئولوژیک نیز مسلح بودند، توسط نیروهای سرکوب رژیم وابسته به امپریالیسم شاه یا در درگیری‌ها و یا در زندان‌ها زیر شکنجه و اعدام شهید شدند و تعداد خیلی هم اسیر باقی ماندند. بنابراین، بدون هرگونه تردیدی می‌توان گفت که عدم حفظ و بازتولید رهبری پرولتری خصوصاً رهبران تئوریک، یکی از ضعف‌های اساسی جنبش نوین کمونیستی و در واقع پاشنه‌ی آشیل آن بود.

در این میان بسیاری از افرادی که به این جنبش سمپاتی داشتند نیز دستگیر و به زندان‌های کوتاه مدت یا بلند مدت محکوم شدند. ورود این افراد کم تجربه و بی‌تجربه به زندان، آن هم در آن مقیاس بی‌سابقه، و جدائی عملی آنان از مبارزه‌ی انقلابی جاری در بیرون از زندان، با توجه به این امر مهم که اکثراً نیز به سلاح ایدئولوژیک مجهز نبودند، و تلاقی این امر با حضور جزئی در زندان خود بستری مناسب برای قرارگرفتن آنان در معرض اندیشه‌ها و افکار انحرافی موجود در زندان و تأثیرپذیری آن‌ها شد.

جزئی از سال ۴۶ در زندان و فاقد هرگونه نقش و تأثیر در شکل‌گیری جنبش نوین انقلابی بود. او گرچه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به ناچار از نظر تشکیلاتی از حزب خائن و منفور توده فاصله گرفته بود، ولی از لحاظ نظری و شیوه‌ی تبیین مسائل از آن نگسسته بود. نگاه او به انقلاب و مسائل کلیدی داخلی و جهانی همان نگارش سنتی حزب توده و برگرفته از اردوگاه رویزیونیستی بود و این درست یکی از آن مسائل و موضوعاتی بود که رفقای بنیانگذار آن را به شکلی انقلابی مورد نقد پرولتری قرار داده، ضمن افشای آن

★ مقالات بدون امضاء از سوی شورای نشریه می‌باشند. ★

ایجاد رهبری انقلابی در کدام بستر صورت می‌گیرد؟

ادامه از صفحه ۱

نویسندگان مطلب فوق، بازهم طبق معمول، با گرفتن پُز انقلابی، به صدور احکام کلی و بی‌محتوا پرداخته‌اند. اینان به عنوان کسانی که دارای "دید تاریخی" هستند، هیچ‌گونه توضیحی نمی‌دهند که اصطلاحات "خیزش توده‌ای" و "برآمد توده‌ای" را از کجای تاریخ و ادبیات جنبش کمونیستی در آورده‌اند و منظورشان کدام مقوله‌ی شناخته‌شده‌ی مارکسیستی است و یا با کدام تعاریف این اصطلاح‌ها را به کار می‌برند. در هر حال، نمی‌تواند منظورشان انقلاب، قیام و یا جنبش خودبه‌خودی باشد چرا که دیگر، ارائه‌ی اصطلاح جدید ضرورتی نداشت. برای جبران ناتوانی از تحلیل وقایع، اصطلاح‌سازی بی‌محتوا هم یکی از شیوه‌هاست!

همچنین، نویسندگان مطلب فوق به وجود "تبلیغات امپریالیستی" در حرکت اخیر اعتراف می‌کنند، ولی به راحتی از کنار این سؤال می‌گذرند که چرا امپریالیسم به تبلیغ حرکت اخیر پرداخت و منافع‌اش در تبلیغ حرکت اخیر در کجا نهفته است. اینان قادر به درک این موضوع نیستند که خود وجود "تبلیغات امپریالیستی"، دلیل بر وجود عوامل امپریالیسم در پیدایش، شکل‌گیری و تداوم حرکت‌های اخیر می‌باشد که علی‌رغم تمایلات نویسندگان مطلب فوق، به حرکت‌های اخیر بار ارتجاعی می‌دهد.

سپس چنین ادامه می‌دهند که: "اگر مساله نیروهای مبارز و انقلابی حرکت برای تاثیرگذاری در خیزش توده‌ها و تشکل آن و همچنین تسهیل روند برای بوجود آمدن یک رهبری انقلابی در این جنبش بود ..."

نویسندگان مطلب فوق از آغاز فعالیت‌شان در خارج از کشور به درستی عنوان کرده بودند که هیچ‌گونه ارتباطی با توده‌های داخل کشور ندارند. اکنون ادعا می‌کنند که "تاثیرگذاری در خیزش توده‌ها"، "تشکل آن" و "همچنین تسهیل روند برای به‌وجود آمدن یک رهبری انقلابی در این جنبش" مسئله‌شان شده است! حال چه کسی می‌تواند بگوید که بدون هیچ‌گونه ارتباطی با توده‌های داخل کشور، چگونه انجام این کارهای خطیر امکان‌پذیر است؟

از سوئی دیگر، چون نویسندگان مطلب فوق دارای "دید تاریخی" هستند، حتماً این را می‌دانند که رفیق مسعود احمدزاده اثبات کرده است که: "پیشرو واقعی، پیشروئی که پیوند عمیق با توده‌ها دارد و قادر به برانگیختن و هدایت وسیع توده باشد، تنها در طی عمل مسلحانه، در جریان کار سیاسی - نظامی می‌تواند به وجود آید"، اما از آن جا که نویسندگان مطلب فوق، اثبات وجود خویش را ارجح‌تر از اصول و

تئوری انقلابی تشخیص می‌دهند، مصمم شده‌اند که درون جنبش سبز رهبری انقلابی به‌وجود آورند!

با این که نویسندگان مطلب فوق بارها برخلاف نظرات رفیق مسعود احمدزاده موضع‌گیری کرده‌اند، ولی همواره تکرار می‌کنند که دنباله‌رو نظرات وی هستند. رفیق مسعود احمدزاده می‌گوید: "تنها عمل مسلحانه‌ی سیاسی - نظامی است که می‌تواند به تضادهای درونی بوروکراسی حاکم شدت بخشد."، ولی اینان می‌نویسند که: "تضادهای درونی بین غارتگران حاکم در نتیجه جنبش توده‌ها رشد یافته و ..."

رفیق مسعود احمدزاده سؤال می‌کند: "این آگاهی چگونه باید به میان توده برده شود، چه سازمان‌ها و وسائلی باید این آگاهی را به میان توده‌ها ببرند و از طریق کدام اشکال سازمانی و اتخاذ چه شیوه‌هایی از مبارزه می‌توان انرژی انقلابی توده‌ها را در مسیر درست، در مسیری که به پیروزی انقلاب، به سرنگونی ارتجاع، به تصرف قدرت سیاسی منجر می‌شود، انداخت و هدایت کرد؟"

و یا "با اتخاذ چه شیوه‌هایی از مبارزه، می‌توان علی‌رغم دشواری شرایط کار، علی‌رغم سرکوب و خفقان، علی‌رغم جدائی عظیمی که میان پیشرو و توده وجود دارد، پیشرو واقعی انقلاب را، سازمانی از انقلابیون را به وجود آورد که بتواند واقعاً و عملاً راه مبارزه را به توده‌ها نشان دهد و جریان مبارزه را از بن بست خارج کند؟" سپس چنین پاسخ می‌دهد: "تنها راه، عمل مسلحانه است."

و یا "تجربه نشان داده است که راهی نیست جز راه مبارزه‌ی مسلحانه." و یا "در شرایط کنونی هر مبارزه‌ی سیاسی به ناچار باید بر اساس مبارزه‌ی مسلحانه سازمان یابد." و یا "پیش‌آهنگ در شرایط کنونی نمی‌تواند پیش‌آهنگ باشد مگر آن که یک چریک فدائی باشد."

اما نویسندگان مطلب فوق معتقدند: "آیا این همان شرایط مطلوب و مساعدی نیست که باید از آن با توجه به روابط وسیعی که در طول همین مدت در بین جوانان رزمنده ما به وجود آمده در جهت ایجاد تشکل و سازمان در درون جنبش توده‌ای سود جست؟"

و یا "آیا این شرایطی نیست که نهایتاً و در صورت کار جدی نیروهای انقلابی و روشنفکران مبارز باید از بطن آن تشکلی مردمی و انقلابی بیرون بیاید که با رهبری‌های ارتجاعی تحمیلی مبارزه کند و در این مبارزه با اتکا به قدرت شکست ناپذیر ناشی از اتحاد وسیع‌ترین اقشار مردم تحت ستم سرانجام مبارزات مردم را به پیروزی برساند؟"

و یا "آیا درک همین خلاء یعنی فقدان تشکل و یک رهبری انقلابی در جنبش خود بخودی اخیر و گام برداشتن در جهت رفع این معضل یکی از وظایف اصلی نیروهای آگاه و جدی نیست؟"

بر اساس تئوری مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی - هم تاکتیک، در جامعه‌ی زیر

در شرایط دیکتاتوری امپریالیستی، تنها یک مبارزه‌ی سیاسی نظامی می‌تواند پیشرو واقعی را بوجود آورد!

مرزی ندارد. بنابه آمارهای منتشره، سه میلیون زن هر ساله در انگلستان قربانی خشونت‌اند و طی شش تا هشت ماه گذشته یک‌هزار و سیصد و پنجاه و هفت زن و دختر در هفت روستای گنگو مورد تجاوز قرار گرفته‌اند. همچنین دومین عامل مرگ زنان در فنلاند خشونت‌ست که از سوی همسران و دوستان پسر آنان اعمال می‌شود. مضافاً این‌که هر ساله بیش از هشتاد درصد زنان افغان مورد خشونت خانوادگی قرار گرفته و هزاران تن دیگر قربانی خشونت‌های نیروهای مرتجع و اسلامی‌اند. خودکشی زنان هم در این کشور جنگ‌زده و اشغال شده تمام شدنی نیست و هر روزه دارد ابعاد گسترده‌تر و دردناک‌تری را به‌خود می‌گیرد. همین چند وقت قبل «فیض‌الله کاکار» مشاور رئیس جمهوری افغانستان در امور سلامت تأکید نموده است که: «جنگ مداوم افغانستان، ناامنی، ازدواج‌های اجباری و در سنین پائین، مهاجرت و دیگر مشکلات باعث افزایش میزان خودکشی در میان زنان افغانی شده است». بنابه گفته‌ی وی «سالانه بیش از دو هزار و چهارصد نفر دست به خودکشی می‌زنند و بیست و هشت درصد از زنان پانزده تا بیست و پنج ساله از افسردگی و اختلالات روانی رنج می‌برند».

بروز وقایع فوق‌بیان‌گر گوشه‌های هر چند کوچکی‌ست که دارد بر سر زنان اعمال می‌شود. این‌ها بخشی از حقایق تلخی‌ست که دارد از زبان عناصر سرمایه و دم و دستگاه‌های وابسته به آنان طرح می‌گردد. بی‌تردید بانی و مسئولیت چنین وضعیت ناهنجاری بر دوش دولت‌مردان کنونی جهان است. دولت‌مردانی که با اتخاذ قوانین ظالمانه دارند، زمینه‌های هر چه بیشتر رفتار غیرانسانی را در درون جامعه فراهم می‌نمایند تا دنیای ناپرابر، خشن و سوده خود را داشته باشند. این آن نظام دل‌خواه آنان است و بدون کمترین شک و شبهه‌ای هدفشان چیزی جز به تباهی کشاندن زندگی زنان و به انقیاد در آوردن هر چه بیشتر آنان نیست. در حقیقت این نظام‌ها هستند که زنان را به بند کشیده‌اند و دارند به حقوق اولیه‌ی‌شان دستبرد می‌زنند؛ به کالاهای سود ده تبدیل‌شان نموده‌اند؛ از کار بیکارشان ساخته‌اند؛ حقوق‌های ناچیزشان را دارند بالا می‌کشند؛ اجازه‌ی تحصیل و حق پوشش را از آنان سلب نموده‌اند تا مبادا روزی در چرخش سوددهی و سوداندوزی سرمایه لطمه‌ای وارد گردد. این خاصیت سرمایه‌داران برای میلیون‌ها انسان رنج‌دیده است. این دنیای خود ساخته‌ی اقلیت ناچیز جامعه است و به عبارتی حقیقی‌تر رنگ و پوست و جنسیت هم نمی‌شناسد و فقط و فقط در فکر چپاول و سودبری هر چه بیشتر به نفع طبقه‌ی خودی‌ست.

همه‌جا و بدرجات متفاوت چنین اوضاع ناهنجاری حاکم است و بی‌گمان زنان ایران هم از قاعده‌ی فوق و کلی مستثنی نیستند و دهه‌هاست که سران رژیم جمهوری اسلامی هم دارند زنان را مورد توهین، تحقیر، تعرض و تعدی خود قرار می‌دهند. دهه‌هاست که دارند به بهانه‌ی پای‌بندی به «حکومت الهی» به حقوق اولیه‌ی‌شان تجاوز می‌کنند و دهه‌هاست که دارند دروس انتخابی خود را به زنان و دختران در مدارس و دانشگاه‌ها تحمیل می‌کنند. آمار ناپسامانی‌های اجتماعی تحت حاکمیت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی رو به بالاست و میزان طلاق‌ها هم در ایران به‌دلیل مشکلات زندگی و نداری در مقیاس میلیونی‌ست. شش میلیون زن طلاق گرفته حاصل اوضاع ناپسامان جامعه‌ی کنونی‌ست. دو درصد از کل کارتن خواب‌ها را زنان تشکیل می‌دهند و تن فروشی در ایران هم دارد بیداد می‌کند. خلاصه این که وضعیت زنان در ایران اصلاً و ابداً تعریفی ندارد و نظام جمهوری اسلامی دارد با اتخاذ قوانین ارتجاعی زنان را در منگه‌ی هر چه بیشتری قرار می‌دهد. نظامی که سی سال آزرگار است زنان را به دلیل عدم تمکین‌شان از پوشش انتخابی جنایت‌کاران مورد تعرض و تعدی قرار داده است؛ سی سال آزرگار است که دارد سیاست زنانه و مردانه و دخترانه و پسرانه را در مبادین متفاوت و آن‌هم با زور و چماق و تهدید به پیش می‌برد. به تأسیس دانشگاه‌های تک جنسیتی پرداخته است و همچنین

سلطه‌ی امپریالیسم، هدف انقلاب، قطع سلطه‌ی امپریالیستی از طریق پیشبرد مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌ای و طولانی است و **تنها** در جریان همین مبارزه‌ی مسلحانه است که «تضادهای درونی بین غارت‌گران حاکم» تشدید می‌شود؛ «شرایط مطلوب و مساعد» مبارزه ایجاد می‌گردد؛ «تشکل» رهبری انقلابی شکل می‌گیرد؛ مبارزات توده‌ها «سازمان» می‌یابد؛ «نیروهای انقلابی و روشن‌فکران مبارز» قادر خواهند بود «کار جدی» انجام دهند که «از بطن آن تشکلی مردمی و انقلابی بیرون بیاید و با رهبری‌های ارتجاعی تحمیلی مبارزه کند» و «اتحاد وسیع‌ترین اقشار مردم تحت‌ستم» تحقق می‌یابد. بنابراین، «وظیفه‌ی اصلی نیروهای آگاه و جدی» در حال حاضر، فقط و فقط جاری ساختن مبارزه‌ی مسلحانه است.

در پایان این سؤال پیش می‌آید که در حالی که افراد بسیاری وجود دارند که به هر دلیلی از این گونه نظرات انحرافی ارائه می‌کنند و هیچ اجباری هم برای ادعای پیروی از رفیق مسعود احمدزاده ندارند، چرا نویسندگان مطلب فوق هنوز هم به ادعای پیروی از رفیق مسعود احمدزاده اصرار می‌ورزند؟!

بهمن آرام

گرامی‌باد ۸ مارس. روز جهانی زن

زن در دنیای «متمدن» و «پیشرفته» امروزی فاقد ارزش و اعتبار واقعی‌ست. نگاه سرمایه به نیمی از نیروی فعال جامعه، نگاه سودبری‌ست. سوءاستفاده‌ی جنسی، تحقیر و توهین به زنان به جزء ذاتی نظام‌های کنونی تبدیل گشته است و ظالمان و استثمارگران علی‌رغم ادعاهای‌شان، دارند حقوق اولیه‌ی زنان را و آن‌هم به عریان‌ترین شکل ممکنه زیر پا می‌گذارند. بی دلیل هم نیست که زن کارگر، زحمت‌کش و ستم‌دیده و مدافع برابری‌ها در روز هشتم مارس به‌میدان می‌آید و سرمایه‌داران و همه‌ی مدافعین ستم بر زن را به چالش می‌کشد. در حقیقت هشتم مارس، روز همبستگی و مظهر اراده‌ی زنان علیه بی‌عدالتی‌ها و اوضاع ناهنجار کنونی‌ست. روزی‌ست که فضای جوامع کنونی، رنگ و بوی دیگری را به‌خود می‌گیرد و دنیای انسانیت یکبار دیگر شاهد طرح مطالبات پامال شده‌ی میلیون‌ها زن در سرتاسر جهان می‌باشد.

پدر واضح است که زندگی رقت‌بار میلیاردها زن در دنیا به حاکمیت مناسبات کنونی بر می‌گردد و مولد همه‌ی این‌ها سرمایه‌داران‌اند. خودشان اعلام نموده‌اند که هفده درصد زنان اروپا در زیر خط فقر قرار دارند و هزاران زن مناطق فقیر و روستائی چینی توسط باندهای قاچاق انسان ربوده شده و مجبور به کارهای ناخواسته‌ای هم‌چون تن فروشی‌اند. این زندگی نکبت‌باری‌ست که سرمایه‌داران برای زنان ساخته‌اند تا بر حیات انگل‌وار خویش «رونقی» بخشند. این آن دنیای کثیفی‌ست که مفت‌خواران و سوداگران در پی آنند و متأسفانه روز به روز دنیای انسانیت شاهد گسترده‌ی ناهنجاری‌ها و بلایای اجتماعی زیر نظر حاکمان زورگوست.

مسئلاً آمار و ارقام ارائه داده شده از وضعیت اسفندبار زنان دقیق نیست. آزار و اذیت زنان به بهانه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و جنسیتی با شتاب هر چه بیشتری در پیش است و تجاوز و خشونت به زنان هم حد و

شرط صداقت انقلابی، برخورد جدی با مسائل است!

نقشی داشته است؟ آیا اصلاً امکانی برای دخالت داشت؟ آیا در احکام و اسناد، نامی از دولت وجود داشته است؟ دولت نقشی در این مسئله نداشته است. خیلی از کسان دیگر هم اطلاع نداشته‌اند. اما برای مطرح کردن این مسائل با ذکر جزئیات، من هم محظوراتی دارم."

هزاران نفر در زیر سایه‌ی دولت جمهوری اسلامی و در دهه‌ی ۶۰ لت و پار و به جوخه‌های اعدام سپرده شدند و هزاران خانواده در داغ فرزندان‌شان سوختند و هزاران فرزند در غم از دست دادن پدران و مادران‌شان، روزگارشان سیاه شده است و این‌روزها موسوی، ریاکارانه دارد هم از وظایف ضدخلقی خود در دوران تصدی‌اش شانه خالی می‌کند و هم دارد دولت آن‌زمان خود را به عنوان دولت "بی‌اختیار" معرفی می‌نماید. واضح است که طرح چنین مسائلی آن‌هم زیر سیطره‌ی رژیم جمهوری اسلامی تازه‌گی ندارد و دولت "اصلاح طلب" خاتمی هم، دائماً داشت از بی‌مسئولیتی و "بی‌اختیاری" خود در دم و دستگاه‌های نظام سخن می‌گفت و همواره تأکیدش بر آن بود که قتل‌های به‌وقوع پیوسته و زنجیره‌ای، گسترش فقر و تعرض به زنان و بگیر و ببندها، خارج از حیطه و مسئولیت‌اش بوده است!!

بهرآستی چه کسی است که بتواند بخود بقبولاند، دولت‌های رنگارنگ رژیم جمهوری اسلامی و از جمله دولت موسوی در خلاف سیاست‌های حاکم بر سرمایه قرار داشته و از وقوع جنایت، استثمار و سرکوب توده‌های ستمدیده بی‌خبر و یا با آن‌ها مخالف بوده است؟ چه کسی است که بتواند بخود بقبولاند، دولت‌ها برخاسته از نظام جمهوری اسلامی نیستند؟ چه کسی است که بتواند بخود بقبولاند، ارگان‌های متفاوت تحت اختیار دولت موسوی در خدمت به سرکوب کارگران، زحمت‌کشان، زنان، دانش‌جویان و همه‌ی محرومان نبوده است؟

در حقیقت دهه‌ی شصت، دهه‌ی جنایات رژیم جمهوری اسلامی در ابعادی گسترده بوده است و همه‌ی نهادها و ارگان‌های متفاوت دولتی، وظیفه‌ای جز خانه‌خرابی هر چه بیش‌تر میلیون‌ها انسان زحمت‌کش بر عهده نداشته‌اند. با این اوصاف موسوی نه تنها در کُشتار ۶۷ نقش مستقیم و بی‌واسطه‌ای داشته است، بلکه دولت‌اش با تمام قوا، سازمان نظامی خود را علیه خلق کُرد، تُرک، لُر، بلوچ و دیگر توده‌های محروم به‌راه انداخت و کُشتار، غم و اندوه و بگیر و ببندها را به درب خانه‌ی همه بُرد.

بستن دانشگاه‌ها تحت عنوان "انقلاب فرهنگی" و دستگیری کمونیست‌ها، مخالفین و مبارزین و اسید پاشی بر سر و صورت زنان و دختران "بی‌حجاب" و تصفیه‌ی آنان از دم و دستگاه‌های دولتی و هم‌چنین تبلیغ هیستریک از بلندگوهای تبلیغاتی و ارتباط جمعی - هم‌چون رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها - علیه انقلاب، کمونیست‌ها و انقلابیون نمایان‌گر ماهیت دولت موسوی بوده است. مگر می‌توان این‌همه جنایات انجام شده را نادیده گرفت و همه‌ی آن‌ها را به ته چاه انداخت و توده‌ها را از اعمال کثیف خویش فریب داد و سعی نمود تا گریبان خود را از اعدام‌های سال ۶۷ و دهه‌ی خونین ۶۰ خلاص نمود؟

بهرآستی سؤال این است که چه معذوراتی انسان‌ها را وامی‌دارد تا از بیان واقعیات صرف‌نظر نمایند و اعمال خود و نظام‌شان را از اذهان عمومی پنهان سازند؟ مگر خود موسوی طی یک‌ساله‌ی اخیر، بارها و بارها اعلام نموده است که چرا دولت کنونی تلاش‌اش بر آن است تا حقایق را در پس‌پرده نگه دارد و با مردم خود بیگانه باشد؟ حقیقتاً که موسوی هم‌علی‌رغم ادعاهایش مبنی بر دفاع از "دموکراسی"، "آزادی" و با

قصد دارد تا با تصویب آئین‌نامه‌های انضباطی، مانع پوشش‌های "غیر متعارف" - ی همچون "کلاه بی‌مقعه، پوشیدن روسری نازک، شلوارهای کوتاه و چسبان، استفاده از جواهرات و زیور و آلات "غیر معمول" مانند زنجیر پا، بافتن مو و مانتوهای نامناسب و ... در درون دانشگاه‌ها گردد!!

این‌ها بخشی از فرهنگ و سیاست ارتجاعی‌ست که سران رژیم جمهوری اسلامی دارند به نیمی از نیروی فعال جامعه‌ی‌مان حفته می‌کنند. این‌ها نمایان‌گر اوضاع وخیمی‌ست که بر فضای جامعه‌ی‌مان حاکم گردیده است و مسلماً در زیر حاکمیت رژیم‌هایی همچون رژیم جمهوری اسلامی سخن گفتن از امنیت و محترم شمردن حقوق ابتدائی زنان، پوچ و بی‌معناست. شکی در آن نیست که قوانین نوشته شده‌ی رژیم وابسته به امریالیسم جمهوری اسلامی، ارتجاعی و بازدارنده است. این فرهنگ و قوانین دست و پاگیر نه تنها به‌درد زنان نمی‌خورد، بلکه مخرب زندگانی کارگران، زحمت‌کشان و دیگر اقشار و صنف‌های ستمدیده‌ی جامعه است و باید به‌همراه مدافعین‌اش سوزانده شود. به اثبات رسیده است که در زیر سایه‌ی چنین نظام‌هایی، زن فاقد ارزش و هویت واقعی‌ست و تا مادامی که سرمایه‌داران در مسند قدرت‌اند، اوضاع زنان مسیر بالندگی و شکوفائی را طی نخواهد کرد. پر واضح است که، زمانی زنان کارگر و ستمدیده و محروم از وضعیت کنونی خلاصی خواهند یافت که حاکمیت سرمایه‌داران به زیر کشیده شود و حکومتی بر سر کار آید که مدافع حقوق توده‌های ستمدیده و از جمله زنان باشد. این خواست باطنی و واقعی دنیای انسانیت است و مسلماً تنها حاکمیت کارگران و زحمت‌کشان است که متضمن به‌رسمیت شناختن حقوق محرومان و از جمله زنان می‌باشد. این پیام هشتم مارس به همه‌ی جویندگان راه انقلاب و مدافعین راه رهائی از زیر ستم سرمایه‌داران انگل صفت می‌باشد.

معذورات موسوی از بیان واقعیات

زندگی کارگران و زحمت‌کشان را جانبدار بشریت تلخ نموده‌اند و هر دوره‌ی آنان همراه با بدبختی و نداری و از دست دادن فرزندان‌شان توأم می‌باشد. همواره سرمایه‌داران توده‌ها را مورد آماج حملات وحشیانه‌ی خود قرار داده‌اند و تلاش نموده‌اند تا با تعرض و کُشتار محروم‌ترین اقشار و طبقات، جامعه را به مسیر دل‌خواه خود سوق دهند. مسلم است که سرمایه‌داران تنها با اتخاذ چنین سیاست و کارکردی نیرو می‌گیرند و در عوض نیرو و انرژی بی‌کران توده‌ها را از درون تهی می‌کنند. می‌کُشند تا بر عمر خود بی‌افزایند و استثمار و غارت می‌کنند تا سرمایه‌های بیشتری به جیب‌زند. تردیدی در آن نیست که همه‌ی آنان با هر رنگ و لباسی و با هر پوست و نژادی، یکسان‌اند و به‌درد توده‌های محروم نمی‌خورند؛ تردیدی در آن نیست که همه‌ی آنان تلاش‌شان بر آن است تا حقایق و گند و کثافات طبقه‌ی انگل صفت سرمایه را از اذهان عمومی پنهان سازند. در حقیقت بیان واقعیات با خُلق و خوی آنان بیگانه است، چرا که پشت به مردم‌اند و طرف ضدانقلاب‌اند.

چندی قبل موسوی در آستانه روز خبرنگار، با جمعی از مدیران مسئول، خبرنگاران و خانواده‌های روزنامه‌نگاران زندانی درباره‌ی سال ۶۷ گفت: "مسئله سال ۶۷ را باید در منظر تاریخی خود بررسی کرد و بعد هم دید آیا دولت در این زمینه اطلاعی داشته است؟

"مردم" بودن، در فکر عاقبت نظام است و علناً دارد اعلام می‌نماید که قادر به بیان حقایق نیست.

در یک کلام بگذارید مدافعین بی چون و چرای نظام، چکمه لیسان و مشاطه‌گران، همه‌ی هم و غم‌شان را مصروف پایداری بیش از پیش سرمایه‌داران وابسته و انگل صفت نمایند؛ بگذارید ابعاد کُشتار دهه‌ی ۶۰ را از دیدی خانواده‌های داغدار و توده‌های محروم مخفی نگه دارند؛ اما مطمئن باشید که تاریخ درس عبرت و به‌حق به مخالفین طبقاتی کارگران و زحمت‌کشان خواهد داد و همه‌ی آنان را با تمامی معذورات‌شان به ته دره هدایت خواهد نمود. این جبر تاریخ است و نمی‌توان تا ابد جامعه را به سمت ناآگاهی سوق داد و از بیان واقعیات صرف‌نظر نمود.

شبانگ راد



اثر جان بلیمی فاستر (John Bellamy Foster)

ترجمه: پویان کبیری (قسمت دوم)

به فاصله‌ی کوتاهی پس از مطالعه‌ی "تئوری ارزش و سیکل‌های کسب و کار" اثر مک کراکن و مواجهه با نحوه‌ی برخورد آن با فرمول پول-کالا-پول مارکس، کینز در سخنرانی‌هایش مستقیماً به "درک سخت مارکس" اشاره نمود و آن را مرتبط با مشکل تقاضای مؤثر دانست. (۱۶)

کینز بدون داشتن میزان زیادی از آگاهی مستقیم از تجزیه و تحلیل‌های مارکس، در نتیجه‌ی درک پیامدهای فرمول کلی مارکس برای سرمایه، از رابطه‌ی آن با نقد قانون می‌گوید و به ضرورت یکپارچه‌سازی در درون یک سیستم واحد واقعی و پولی، تولیدی و مالی اشاره می‌کند. همه‌ی این‌ها با تلاش‌هایی که خود کینز برای ساخت نظریه‌ی پولی از تولید (یعنی تئوری عمومی) انجام می‌داد، هم‌خوانی یافت. همان‌طور که سوئیزی بیش از نیم قرن بعد مشاهده نمود وقتی که سخنرانی‌های کینز در رابطه با نظریه‌ی پولی تولید برای اولین بار مطرح شد، این اظهارات در مورد فرمول کلی مارکس برای سرمایه نشان داد که: ۱- کینز "در جنبه‌های مهم، به شیوه‌ی نگرش مارکس درباره‌ی پول و انباشت سرمایه نزدیک‌تر بود تا به جریان پذیرفته‌شده‌ی نئوکلاسیک اصیل" و ۲- او بیش از هر اقتصاددان بورژوازی دیگری، چشمی به مراتب قوی‌تر برای دیدن آنچه که نزد

مارکس مهم است، داشت." (۱۷)

در واقع، در نگاه به گذشته، این بسیار قابل توجه است که تا چه اندازه تفکرات کینز در این‌جا با نگرش مارکس هم‌خوانی دارد. مارکس در تئوری ارزش اضافه، بر اساس فرمول پول-کالا-پول، به آن‌چه که او آن را "امکان انتزاعی بحران" خواند، اشاره کرد. "اگر بحران پدیدار شود... به خاطر این که خرید و فروش جدا می‌شوند، این بحرانی پولی می‌شود"، در ارتباط با پول به عنوان "وسیله‌ای برای پرداخت... تا آن‌جا که توسعه‌ی پول به مثابه وسیله‌ی پرداخت متصل به توسعه‌ی اعتبار و مازاد اعتباری است، علل این دو هم بایستی مورد بررسی قرار گیرد". پس، برای مارکس، تحقق بحران یا بحران تقاضای مؤثر همیشه با کاراکتر پولی سیستم گره خورده است، و لزوماً نه تنها به پدیده‌های اعتباری، بلکه به مازاد اعتبار نیز تعمیم یافته است. لذا به بحران‌های بالقوه‌ی بدهی‌های هنگفت اشاره می‌کرد. (۱۸)

مارکس استدلال کرد که تمایل سرمایه، تلاش برای تبدیل خود به یک اقتصاد پولی خالص (یا سفته بازی) محض است، که در درون فرمول عمومی سرمایه یعنی پول-کالا-پول (M-C-M) پنهان می‌باشد. مثل فرمول پول-پول (M-M)، که در آن پول، بدون حلقه‌ی واسط تولید کالا، سبب ایجاد پول می‌شود. او نوشت "که در شکل پول-پول، روابط سرمایه به اوج صورت فرضی و تصنعی خود می‌رسد." (۱۹)

اگر فرمول (M-M)، یا همان پول-پول در اصل به سادگی اشاره به سرمایه‌ی بهره‌دار دارد، در روند رشد سرمایه‌داری این موضوع دگرگون شده و به‌طور کلی به تقاضای سوداگرانه برای پول تبدیل می‌شود. مارکس توضیح داد که "اعتبار، جایگزین پول شده و موقعیت آن را تصاحب می‌کند". مارکس استدلال کرد که سرمایه بیش‌تر و بیش‌تر به صورت اشکال "تکراری" از: (۱) "سرمایه واقعی"، به عنوان مثال سهام کارخانه، تجهیزات و کالاهای ساخته شده در پروسه‌ی تولید، و (۲) "سرمایه‌ی ساخته‌گی یا موهوم"، به عنوان نمونه شکل‌گیری ادعاهای مالی ایجاد شده توسط عناوین کاغذی نسبت به سرمایه‌ی واقعی، درآمد. تا جایی که فعالیت‌های اقتصادی تشویقاً به سمت "سرمایه‌ی ساخته‌گی یا موهوم" در عرصه‌ی مالی و نه انباشت واقعی سرمایه در روند تولید سوق داده شد. این موضوع، سرمایه را به شکلی کاملاً فرضی دگرگون ساخته بود. (۲۰)

تولید و سرمایه‌ی مالی

همان‌طور که دیدیم، مارکس و کینز هر دو، جدائی جدی سرمایه واقعی و پولی را که مشخصه‌ی نظریه‌ی اقتصادی سنتی (آرِتدوکس) است، رد کردند. نظم بخشیدن پیشرفته به نظریه‌ی پولی تولید، بوسیله‌ی مارکس و کینز، به شیوه‌های تقریباً مختلف، طبیعتاً به تئوری مالی‌ئی انجامید که نه تنها به عنوان عرصه‌ای حذف نشده از فعالیت‌های اقتصادی، بلکه کاملاً ادغام شده با آن بود، بنابراین نظریه‌ای

گرامی باد خاطره‌ی تابناک شهدای بهمن و اسفند ماه



برای ارتباط با ما، با آدرس‌های زیر تماس بگیرید:

Post: Postbus 10492
1001 EL Amsterdam, Nederland
TEL.: +31 624 797 133
E-Mail: pouyan@19bahman.net
Web Site: <http://www.19bahman.net>

با کمک‌های مالی خود و ارائه‌ی هرگونه سوال، نظر، انتقاد و پیشنهاد، ما را در انجام وظائف مان یاری رسانید.

برای بحران مالی‌ست. امروز تصمیم‌گیری در مورد این که چه (یا کجا) باید سرمایه‌گذاری کرد، همان‌طور که به‌ویژه توسط کینز گسترش داده شد، به این مفهوم است که سود مورد نظر در این گونه سرمایه‌گذاری‌های جدید و توسط تقاضای سوداگران برای پول و چیزی نزدیک به پول (اعتبار) تحت تأثیر رابطه‌ی آن با نرخ بهره قرار می‌گیرد.

مرکزیت رو به رشد سرمایه‌ی مالی، محصول توسعه‌ی تاریخی سیستم بود. طی فاز کلاسیک اقتصاد سیاسی، در دوران جوانی سرمایه‌داری، این به اندازه‌ی کافی طبیعی بود که تئوری اقتصادی متکی بر مفهوم ساده‌ای از اقتصاد اصلاح شده‌ی پاپای باشد که در آن پول صرفاً وسیله‌ای برای مبادله بود، ولی به جز این هیچ تأثیر مادی بر روابط پایه‌ای اقتصاد نداشت. با این حال، آن‌چه را که مارکس "تمرکز و مرکزیت‌یابی تولید" می‌نامید، در اواخر قرن نوزدهم عملاً علائمی در ارتباط با ظهور شرکت‌های بزرگ و پیدایش سیستم مدرن اعتباری مبتنی بر بازار اوراق بهادار صنعتی وجود داشت.

پیدایش سیستم اعتباری مدرن، ماهیت انباشت سرمایه را وسیعاً تغییر داد. ماهیتی که به عنوان مالکیت دارائی‌های سرمایه‌ی واقعی همیشه بالاتر و قوی‌تر از بدهی بود، در برابر مالکیت سهام و یا دارائی‌های کاغذی به امری ثانوی تبدیل شد.

ادامه در شماره‌ی آینده

زیرنویس‌ها:

- ۱۶- مجموعه‌ی آثار کینز، جلد ۱۳، صفحه‌ی ۴۲۰. همچنین نگاه کنید به "از رساله به تئوری عمومی: تمرینی برای گاه‌شناسی" نوشته‌ی دونالد ماگگریج (Donald Moggridge)، تاریخ اقتصاد سیاسی، دوره‌ی پنجم، شماره‌ی ۱، صفحه‌ی ۸۲ (بهار ۱۹۷۳).
- ۱۷- سوئیزی، "رژیم سرمایه"، صفحه‌ی ۲.
- ۱۸- کارل مارکس، تئوری ارزش اضافه، جلد دوم (مسکو، انتشارات پروکرس، سال ۱۹۶۸)، صفحات ۵۰۹ تا ۵۱۵. برای تفسیری خوب از وجه اشتراک تجزیه و تحلیل‌های مارکس و کینز در این زمینه، نگاه کنید به "مارکس، کینز و احتمال بحران"، اثر پیتر کنوی (Peter Kenway)، مجله‌ی اقتصاد کمبریج، شماره ۴، سال ۱۹۸۰، صفحات ۲۳ تا ۳۶.
- ۱۹- مارکس، کاپیتال، جلد سوم، صفحه‌ی ۵۱۵.
- ۲۰- مارکس، کاپیتال، جلد سوم، صفحات ۶۰۷ تا ۶۱۰ و ۷۰۷. کارل مارکس و فردریک انگلس، منتخب مکاتبات (مسکو، انتشارات پروکرس) صفحات ۳۹۶ تا ۴۰۲. جان توپوروفسکی (Jan Toporowski)، تئوری‌های اختلال مالی (نورث‌همپتون، ماساچوست: ادوارد الکار، ۲۰۰۵)، صفحه‌ی ۵۴. برای شرح مفصل نظریه‌ی مارکس در مورد "سرمایه‌ی ساخته‌گی یا موهوم" نگاه کنید به کتاب مایکل پرلمن (Michael Perelman)، تئوری بحران مارکس (نیویورک: پرینگر، ۱۹۸۷)، صفحات ۱۷۰ تا ۲۱۷.

رفقای گرامی!

با ارسال مقالات و مطالب خود، ما را در غنای بیش‌تر نشریه یاری رسانید. بدیهی است، مطالبی در نشریه منتشر خواهند شد که در راستای اهداف و وظائف مبارزاتی سازمان ۱۹ بهمن قرار داشته باشند. از اصلاح املائی و انشائی مطالب رسیده معذور می‌باشیم.

برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه‌ی کارگر!